



شماره شصت: ۲۵۲۴

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

۲.....	استثنائات غیبت.....
۲.....	استثنای چهارم: غیبت در مقام استشاره و نصیحت.....
۲.....	مرور گذشته.....
۳.....	بررسی روایات از لحاظ دلالت.....
۳.....	اشکال اول.....
۳.....	اشکال دوم.....
۳.....	راه حل رفع تعارض بین دو ظهور.....
۴.....	روایت چهارم.....
۴.....	بررسی روایت از لحاظ سند.....
۴.....	بررسی روایت از لحاظ دلالت.....
۵.....	روایت پنجم:.....
۵.....	بررسی روایت از لحاظ سند.....
۵.....	بررسی روایت از لحاظ دلالت.....



استثنائات غیبت

استثنای چهارم: غیبت در مقام استشاره و نصیحت

مرور گذشته

در این استثنا اقوالی وجود داشت: بعضی گفته‌اند که غیبت در مقام مشورت ایرادی ندارد. بعضی نیز گفته‌اند غیبت در مقام هدایت و خیرخواهی و نصیح دیگران مانعی ندارد. حتی اگر ابتدایی باشد و در پاسخ به یک مشورت نباشد.

اگر بخواهیم به خود بحث پردازیم، ابتدا باید ببینیم خود نصیح و جوب و الزام دارد یا خیر؟ بدون تعیین این حکم اولی، نمی‌توانیم در مورد حکم غیبت در مقام استشاره و نصیحت بحث کنیم. زیرا در مورد غیبت در مقام استشاره و نصیح، دلیل خاصی وجود ندارد. بلکه به خاطر تراحم بیان شده است که این جواز وجود دارد. اگر حکم الزامی در طرف نصیح یا استشاره وجود نداشته باشد، در مقام تراحم، قطعاً حکم غیبت مقدم است. وقتی الزام را استفاده کردیم باید اهم بودنش را نیز اثبات کنیم. با این مقدمات، گفتیم بحث ما دو مقام دارد:

الف) مقام اول، بیان حکم نصیح

ب) جواز در مقام تراحم حکم نصیح و غیبت

در مقام اول بحث‌هایی را کردیم. ابتدا ادله عقلی را بررسی کردیم که رجحان از آن استفاده می‌شد. بعد از آن روایاتی را عرض کردیم. این روایات در ابواب فعل معروف، باب ۳۵ و ۳۶ آمده است.

در این باب سه روایت را مطرح کردیم که یک مضمون آورده شده است. این روایت اول و دوم و سوم این باب است. این روایات از لحاظ سندی معتبر بودند.

مضمون روایات این بود که «يَجِبُ لِلْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ أَنْ يُنَاصِحَهُ»^۱



بررسی روایات از لحاظ دلالت

اشکال اول

ابتدا ممکن است کسی خدشه وارد کند و بگوید یجب در اینجا از احکام خمس نیست. اینجا یجب به معنای یحق له است. این حکم الزامی نیست. در اینجا وجوب، ثبوت حق است. اما باید بگوییم که این اشکال وارد نیست. زیرا یحق نیز مقدمات حکمت در آن جاری می‌شود و ظهور این در ثابت علی الاطلاق است. اگر بگوییم حقی علی الاطلاق ثابت است، به این معنی است که طرف باید این حق را انجام بدهد. اصل در حق ثابت است. همچنین در امر وجوبی وجود ندارد ولی با مقدمات حکمت یا حکم عقل دلالت بر وجوب می‌کند. حق نیز چنین است. با مقدمات حکمت می‌توانیم استفاده وجوب کنیم.

اشکال دوم

اشکال دیگری در این دلالت وجود دارد که این بسیار مهم است. مناقشه دوم این است که: در روایات تعارض دو دلالت وجود دارد. ظهور «يَجِبُ لِلْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ» ظهور در وجوب دارد. از طرفی نصح نیز با ملازمات حکمت، اطلاق دارد. نصح دارای مراتبی است:

الف) یک درجه آن این است که اگر ترک کند، عرف می‌گوید شخص دچار خیانت شده است. وجوب این درجه نصح قابل قبول است.

ب) درجات پایین‌تر که خیرخواهی‌های عادی است. تأثیر این خیرخواهی بارز و برجسته نیست. این نوع خیرخواهی‌ها وجوب ندارد. اینکه بگوییم همه باید تمام مراتب نصح را باید انجام بدهند، دور از ذهن و بعید است.

در نتیجه نصح در اینجا اطلاقی دارد. تمام مراتب نصح را شامل می‌شود. ترک نصح نیز در تمام موارد، خیانت نیست. در نتیجه در اینجا دو ظهور وجود دارد و ظهورات با هم تعارض دارند. از جایی می‌گوید که واجب است و از طرف دیگر نصح در بعضی مراتب وجوب ندارد. این دو ظهور با هم جمع نمی‌شوند.

راه حل رفع تعارض بین دو ظهور



شماره پست: ۲۵۲۴

الف) باید دست از وجوب برداریم و بگوییم در اینجا استحباب وجود دارد. از سویی مراتب پایین نصح نیز استحباب کمی دارد. و این دو با هم تعارض ندارند.

ب) باید ظهور دومی را برداریم. و بگوییم که یناصح مطلق نصح را نمی گوید، بلکه مراتب بالای نصح را شامل می شود. اگر کسی بگوید ظهور یجب اقوی است، باید یناصح را حمل بر درجه بالا کنیم. اگر ظهور نصح را برداریم همه مستحب می شود. نتیجه هر دو این است که این روایات دلیلی بر وجوب نصح مطلق نیست. اما باید بگوییم که اینجا استحباب مؤکد است. پس این حکم استحباب در تراحم با حکم الزامی نمی تواند باشد.

روایت چهارم

«وَعَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرِ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِيُنْصَحَ الرَّجُلُ مِنْكُمْ أَخَاهُ كَنَصِيحَتِهِ لِنَفْسِهِ.»^۱

بررسی روایت از لحاظ سند

این روایت معتبر است. این سند روایات زیادی را مطرح کرده است.

بررسی روایت از لحاظ دلالت

پیامبر (ص) می فرماید: باید خیرخواهی بکند نسبت به برادر خودش، همان طور که در کار خود دلسوزی دارد. در این روایت نیز امر وجود دارد.

در اینجا نیز بحث سابق وجود دارد. امر ظهور در وجوب دارد. «لینصح» صیغه امر است، از طرفی نصح اطلاق دارد. همان طور که می دانیم، بین اطلاق در هیئت و اطلاق در ماده، قابل جمع نیست. هیئت مطلقاً می گوید واجب است. ماده نیز می گوید که تمام



شماره ثبت: ۲۵۲۴

مراتب را بیان می‌کنم. لذا با همان بیان سابق، در اینجا تعارضی وجود دارد. در نتیجه نمی‌توانیم وجوب نصیحت را علی‌الاطلاق قبول کنیم.

روایت پنجم:

«وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ أَعْظَمَ النَّاسِ مَنَزِلَةً عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ - أَمْشَاهُمْ فِي أَرْضِهِ بِالنَّصِيحَةِ لِخَلْقِهِ.»^۱

«امشاهم» کنایه از تلاش است. در اینجا شخص تلاش می‌کند که دیگران را راهنمایی بکند.

بررسی روایت از لحاظ سند

این روایت قابل تصحیح است. در سه جهت این روایت بحث است. یکی در پدر علی بن ابراهیم بحث وجود دارد. دیگری نیز در نوفلی و سکونی بحث وجود دارد. این‌ها را قبلاً با راه‌هایی تصحیح کردیم.

بررسی روایت از لحاظ دلالت

چند نکته در اینجا وجود دارد:

(الف) این روایت ظهور در وجوب ندارد. درجایی که بیان ثواب و عقاب اخروی می‌کند تفاوت است. در جایی که وعده عقاب می‌کند دلالت بر حرمت دارد. در جایی که بیان ثواب می‌کند، ظهور در وجوب ندارد. در این روایت درجه مستحبی را نشان می‌دهد.

(ب) از این روایت استحباب مؤکد استفاده می‌شود.

(ج) «امشاهم» کنایه از تلاش مضاعف است.

(د) در اینجا دلالت التزامی دارد که اصل نصیحت امر خوبی است.



شماره شصت: ۲۵۲۴

ه) نصیحت در اینجا اطلاق دارد و امور دنیوی و اخروی را شامل می‌شود.

و) دایره این روایت، مطلق انسان‌ها است و برای مؤمن نیست. نصیحت خلق، مطلقاً مستحب است.